

برای ثبت در تاریخ سقوط تا کجا؟

در تظاهرات روز یکشنبه 28 ژوئن پاریس که به دعوت "کمیته مستقل علیه سرکوب شهروندان ایرانی" در پاریس برگزار شد. انواع گرایش‌های سیاسی، از چپ‌های متفرق تا سلطنت طلب‌ها و پیروان خط حسینعلی منتظری حاضر بودند. جالب‌تر از همه، دیدن اعضای کمیته و کسانی بود که ظاهراً وظیفه نظم را به عهده داشتند. بعضی از آنها از چپ‌های "از کرده‌ی خود پشیمان" سابق بودند. بعضی هم هنوز نان سازمان قبلی را می‌خورند، اما بدون دیدن دوره‌ی کارآموزی در مکتب اسدالله لاجوردی و حاج داوود، از دانشگاه اوین دیپلم افتخاری گرفته و با طیب خاطر ارتقا ایدئولوژیک یافته و پرچم‌های سبز چندمتری بدست گرفته و توابع دمکرات شده‌اند.

برگزارکنندگان مدعی بودند که غیر سیاسی و مستقل هستند. "اپولیتیک" هستند اما آقای مخملباف را برای سخنرانی دعوت کرده بودند که از آقای میرحسین موسوی دفاع کند. "اپولیتیک" هستند و آقای برنارد هانری له وی فیلسوف فرانسوی و مدافع سرسخت ارتش اشغالگر اسرائیل و دشمن ایران را که دائم برای نابودی کشورمان خط و نشان می‌کشد، دعوت می‌کنند که هرچه دلش می‌خواهد بگوید.

برگزارکنندگان و انتظامات "کمیته" هم ترجیح می‌دادند همه را تأیید و فقط مواظب باشند که صدای مخالفی بلند نشود. چون توان و تحمل شنیدن صدای مخالف در آنها نبود. آزادی خواهانی که تاب تحمل دیدن دو یا سه پلاکاردا را نداشتند. پلاکاردهائی که چیز عجیب و غریبی روی آنها نوشته نشده بود. شعار هائی مثل: "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "رای من؛ نه به جمهوری اسلامی است" و "یا لغو حجاب اجباری و مجازات سنگسار".

گفتند: این شعارها را جمع کنید زیرا شعار ما نیست. خوب، جمهوری اسلامی هم همین را می‌گوید. رژیم سلطنتی شاه هم همین را می‌گفت. هرکس شعار مخالف نظم موجود را سر دهد سرکوب می‌شود. کسی که شعار مطلوب دستگاه را بدهد که اشکالی پیش نمی‌آید. مناسفانه کمیته‌چی‌های تظاهرات پاریس نیز از همین منطق پیروی کردند.

سی سال بعد از شکست انقلاب 1357 و بعد از سی سال مبارزه‌ی خونین، زندان، شکنجه و دربدری هزاران مخالف جمهوری اسلامی، هم اکنون که طلوعه‌ی انقلابی دیگر در ایران روی می‌نماید، در میدان باستیل پاریس که مظهر آزادی زندانیان سیاسی است، میدانی که خلق قهرمان پاریس، زندان مخوف باستیل را به آتش کشید تا دیگر مکانی برای زندانی کردن دگراندیشان وجود نداشته باشد، ماموران نظم و برگزارکنندگان کمیته تظاهرات دست به اعمالی زدند که باور آن مشکل است. هنگامی که آقای لاهیجی آزادی زندانیان سیاسی و هزاران دستگیر شده روزهای اخیر را فریاد می‌زد، کمیته‌چی‌های تظاهرات می‌گفتند شعار "زندانیان سیاسی آزاد باید گردد" شعار ما نیست.

هنگامی که آقای مخملباف در دفاع از آقای میرحسین موسوی به سخنرانی پرداخت، فردی به حضور آقای مخملباف اعتراض کرد و شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" را سر داد. ناگهان عده‌ای او را محاصره کرده و به

من که مانع تعرض و حمله آنها به شخص مزبور بودم اخطار کردند که یا ایشان را از تظاهرات بیرون ببرید یا پلیس خبر می‌کنند.

هموطنانی، برای اعتراض به سرکوب پلیسی احمدی نژاد و خامنه‌ای و برای همبستگی با مردمی که بطور مسالمت آمیز فریاد دادخواهی سر داده‌اند و می‌گویند "ما احمدی نژاد را نمی‌خواهیم"، "کمیته علیه سرکوب" را سازمان دهی کرده‌اند. اما همین کمیته، فردی را که می‌گوید من احمدی نژاد، موسوی و کل جمهوری اسلامی را نمی‌خواهم، بخاطر ابراز خواسته‌اش تهدید به احضار پلیس می‌کنند. واقعا تفاوت احمدی نژاد با موسوی در چیست؟ اگر احمدی نژاد پاسدار بوده که موسوی خود در خدمت فرمانده کل قوا انجام وظیفه کرده است. در دوران جنگ خانمان برانداز هشت ساله و در کشتارهای دسته جمعی زندانیان سیاسی طی دهه 60 و در تابستان 67 و در تمام جنایات علیه بشریت جمهوری اسلامی مگر آقای موسوی نخست وزیر نبوده است؟ اگر آقای موسوی رئیس جمهور شود آیا قانون حجاب اجباری لغو می‌شود؟ دین از دولت جدا شده و جمهوری اسلامی تغییر ماهیت می‌دهد؟

مگر ما چه می‌گوئیم؟ حرف ما این است که انقلاب را به باتلاق دیگری نبرید. نسل جوان و انقلابی ایران را گوشت دم توپ جنگ قدرت بین دو دسته غارتگر جمهوری اسلامی نکنید. می‌خواهند دهانمان را ببندند تا صدایمان به گوش کسی نرسد. این تظاهرات "دمکراتیک" و پلیسی در خارج از کشور هم پدیده جدیدی است. معلوم می‌شود هنوز برای ایرانیان خارج از کشور، دمکراسی و آزادی بیان، نهادینه نشده و فاصله بین دمکرات بودن و چماقدار شدن به مویی بسته است. در پایان یادآوری می‌کنم، کم نبودند خانم‌ها و آقایانی که برای جلوگیری از قتل عام مردم فلسطین در نوار غزه "کمیته‌ی" تشکیل دادند به این بهانه که حماس می‌خواهد جمهوری اسلامی برقرار کند. مگر جمهوری اسلامی میرحسین موسوی با جمهوری اسلامی خالد مشعل فرق اساسی دارد؟ خالد مشعل هم مثل آقای موسوی کت و شلواری است و ته ریش هم دارد.

اتفاقا پرچم حماس هم مثل پرچم موسوی سبز است و فلسطینی ها در پاریس و دیگر مناطق جهان به دست و سر خود نوار سبز می بندند.
چگونه می شود پس از سی سال حکومت اسلامی در ایران مثل امامزاده ها بر خود نوار سبز بست؟ راستی تا کجا می توان این همه عوام فریب بود و تا این حد سقوط کرد؟

شهزاد سرمدی
پاریس 29 ژوئن 2009